

# لاله معنویت در رهگذار باغ عقلانیت

گفتار مصطفی ملکیان درباره چالش  
رواقي

قبل از اينکه به خود کتاب چالش  
رواقي بپردازم، گمان مي‌کنم که  
در باب خود مکتب فلسفي رواقيان  
بايد چند نکته را براي رفع  
سوء فهمها و سوء استنباطها عرض  
کنم. از نظر من مکتب رواقي يکي  
از معدود مکتبهايي در سطح جهان  
است که مصداق تام و تمام جمع  
عقلانیت و معنویت است. جمع میان  
عقلانیت و معنویت خيلي مشکل است  
و من در جاي ديگري گفته‌ام که  
گويا به تعبیر حافظ ما در  
رهگذار باغ نگهبان لاله بايد

# باشیم. اگر بخواهیم این دو را با هم جمع کنیم، در رهگذار باغ عقلانیت بشود لاله معنویت را حفظ کرد کار بسیار بسیار دشواری خواهد بود که خواهیم گفت به چه علت.

## جمع عقلانیت و معنویت

یکی از مکتب‌هایی که در طول تاریخ به این جمع موفق شده و توانسته عقلانیت را با معنویت جمع کند مکتب رواقیان است. در جای دیگر گفته‌ام مکتب بودا، مکتب دائو، مکتب رواقیان و مکتب اسپینوزا از بزرگ‌ترین مصادیق جمع بین عقلانیت و معنویت هستند. چرا می‌گویند جمع بین عقلانیت و معنویت؟ ما در طول تاریخ می‌بینیم هرکسی خواسته است معنویت را حفظ کند ناموفق بوده، به این معنا که برای اینکه معنویت محفوظ بماند به سه چیز غیرعقلانی توسل جسته است. دسته اول کسانی‌اند که به تفکرات و باورهای اسطوره‌ای توسل جسته‌اند و برای اینکه معنویت را در مخاطب پدیدآورند یا افزایش دهند یا نگاه بدارند آن را با باورهای اسطوره‌ای تقویت کرده‌اند. دسته دوم کسانی هستند که این معنویت را از راه تفکر و باورهای جادویی حفظ می‌کنند. دسته سوم کسانی هستند که می‌خواهند معنویت را حفظ کنند و باورهای اسطوره‌ای و جادویی ندارند. هرکسی به چیزی متوسل می‌شود که در دسترس ما نیست. تحقیق درباره صدق و کذب از توانایی ما خارج است. یعنی ما ترازو و معیار فهمیدن حقیقت را نداریم. بشر در طول تاریخ از این سه راه عمدتاً معنویت را در خودش و در دیگران ایجاد کرده است. اما گاهی مکاتبی پیدا شده‌اند که به هیچ یک متوسل نشده‌اند و با توسل به عقل ما انسان‌ها معنویت را در خود نهادینه کرده‌اند. آیین بودا و آیین دائو و مکتب اسپینوزا و آموزه‌های رواقیان از این امتیاز برخوردارند که برای اینکه مردم را معنوی کنند (و در درجه اول معنای معنوی کردن این است که ما اخلاقی شویم) برای این هیچ توسل نمی‌جویند به چیزی فوق عقل بشر. یکی از این مکاتب آیین رواقی است.

## شکوفایی تفکر رواقی و نقد آن در ایران

در این سال‌های اخیر در ایران که با کمال خوشحالی تفکر رواقی در حال نوعی نفوذ و نوعی شکوفایی است، بعضی از اهل علم و فرهیختگان کشور و روشنفکران آمده‌اند و حمله کرده‌اند به اینکه چرا مکتب رواقی در ایران رواج یافته و رواج ناسالمی است. و من می‌خواهم اشاره به این بکنم که این استدلال به کلی خطاست. این استدلال معمولاً به این صورت بیان می‌شود که در دورانی که تفکر یونانی این مکتب رواقیان را به وجود آورد دنیای یونانی دنیایی بود دستخوش ناامیدی و ورشکستگی و دستخوش ناکامی و سرخوردگی. همه انسان‌ها در آن دوران استنباطشان این بود که ما نمی‌توانیم برای بهبود اوضاع و احوال کاری بکنیم و کاری از دست ما ساخته نیست. تفکر رواقیان حاصل این احساس شکست، احساس ناکامی است.

انگار به نظر این آقایان رواقیان می‌گویند جامعه هیچ تغییری نمی‌تواند بکند و هیچ امید اصلاحی وجود ندارد. در نتیجه هرکسی به شخص خودش بپردازد و گویا رواقیان می‌خواهند ما را به عنوان افراد اصلاح کنند نه به عنوان اعضای جامعه که بخواهد اصلاح ما یک اصلاح بزرگ‌تری باشد، و به زبان ساده رواقیان تفکری را القا می‌کنند که این تفکر می‌گوید جامعه بهترشده‌نی نیست، تو خود را بهتر کن و این آقایان می‌گویند اینکه الان تفکر رواقی را در ایران کسانی رواج می‌دهند، اینها می‌خواهند در ایران دیگر چیزی بهبود پیدا نکند و رجال سیاسی هرکاری خواستند بکنند. این آقایان می‌گویند این نوعی تسلیم شدن و نوعی دست روی دست گذاشتن است.

### سه مغالطه در فهم رواقی‌گری

این يك سوء تعبیر بزرگ از مکتب رواقیان است و من می‌خواهم بگویم که به سه دلیل این سخن کاملاً خطاست. اول اینکه مغالطه‌ای در منطق وجود دارد به نام مغالطه تکوینی. این مغالطه یعنی شما بگویید فلان فکر چون در اوضاع و احوال بدی پدید آمد، پس حتماً نادرست است. فلان فکر چون در محیط اجتماعی نامطلوبی پدید آمد، پس حتماً خودش هم نامطلوب است. به این مغالطه تکوینی می‌گویند. اما مشکل این است که نمی‌توانیم بگوییم چون مکتبی در يك جامعه فاسد پدید آمده، پس خودش هم فاسد است و بنابراین نمی‌شود گفت که چون منشأ این مکتب يك محیط ناسالم بوده، پس خود این مکتب هم محیط ناسالمی دارد. به همین ترتیب خاستگاه بسیاری از اندیشه‌هایی که الان در جهان رایج است و همه ما می‌پذیریم، همه این اندیشه‌ها زادگاه‌شان غرب است. حالا

میشود بگوئیم چون غرب به جهتی از دیدگاه ما جامعه ناسالمی داشته است، پس این اندیشه‌ها ناسالم است؟ بنا براین این مغالطه تکوینی است که فکر کنیم که فساد محیط به صورت ژنی به فساد رأی برآمده از آن محیط هم میانجامد. خیر، تکون يك فکر ممکن است چیزی باشد و خود آن فکر چیز دیگری.

اما نکته دوم این است که اصلاً کجای مکتب رواقیان گفته شده که شما کاری به اصلاح جامعه نداشته باشید؟ به اصلاح فرهنگ کاری نداشته باشید؟ به اصلاح رژیم سیاسی کاری نداشته باشید؟ بزرگ‌ترین رجال این مکتب کسانی هستند مثل اورلیوس که خودش امپراتور روم است، سنکا که خودش سناتور بزرگ رومی است و به جهت افکاری که در باب عالم سیاست داشت محکوم به اعدام شد و کشته شد. تعالیم اینها اینگونه است که تو برای اینکه در اصلاح جامعه موفق بشوی، يك توانایی‌هایی اول خودت لازم داری. و این توانایی‌ها را کسب بکن. وقتی کسب کردی موفق میشوی به اصلاح جامعه، که اتفاقاً یکی از آن توانایی‌ها همان چیزی است که در این کتاب معرفی شده است. اول الفبای اخلاق این است که نسبت به درد و رنج هم‌نوعانت نمی‌توانی بی‌اعتنا باشی. اخلاق با دیگرگزینه‌ی شروع میشود.

اما نکته سوم که رواقیان برآن تاکید دارند نکته خیلی دقیقی است. فرض کنید در يك جامعه‌ای زندگی می‌کنید که رژیم سیاسی بسیار فاسدی برآن حکومت می‌کند. حالا آیا شما می‌توانید تمام خوبی و خوشی زندگی‌تان را متوقف کنید تا بعد از سقوط يك رژیم سیاسی؟ آیا چنین تضمینی وجود دارد؟ بنا براین من به عنوان يك انسان عقلانی و اخلاقی دو وظیفه دارم: سعی کنم اگر فساد در رژیم سیاسی حاکم بر جامعه‌ام، فساد در فرهنگ جامعه‌ام می‌بینم از سویی با آن مبارزه کنم، و از سویی باید به خوبی و خوشی خودم هم اعتنا کنم، چون معلوم نیست من تا کی زنده بمانم. پس رواقیان هیچ‌وقت نگفته‌اند سر در لاک خود بکن و گفته‌اند هر دو را با هم پیش ببر. این‌که می‌گویند به نقاط ضعف خود از لحاظ ناخوشی‌ها و ناخوبی‌ها توجه کن؛ یعنی اگر همچنان جامعه مرداب و منجلاب ماند، تو در این مرداب گل نیلوفرش باش. من وظیفه اولم این است که مرداب را از مرداب بودن بیندازم و وظیفه دوم این است که چون نمی‌دانم که آیا موفق می‌شوم که این مرداب را خشک کنم یا نه، پس کاری به موازاتش بکنم و خودم جزو این مرداب نباشم.

چهار فضیلت اصلی: حکمت، شجاعت،

## میانروی، عدالت

راجع به این کتاب به خصوص می‌خواهم مطلبی بگویم که جغرافیای این کتاب آشکار شود. این کتاب يك عیبش این است که خودش نمی‌گوید شأن نزولش کجاست و نمی‌گوید راجع به چه چیزی می‌خواهد حرف بزند. می‌خواهم این جغرافیا را نشان دهم. خود کتاب واقعا ارزشمند است و آنقدر کتابی است به زبان خوب که نیازی نیست که پیچیدگی‌ها را رفع کنم، اما می‌خواهم برای‌تان روشن کنم که این کتاب کجای زندگی ما قرار می‌گیرد. از زمان سقراط و بعد شاگردش افلاطون و بعد شاگرد شاگردش ارسطو و بعد در مکتب رواقیان در يك نکته اجماع بود و آن اینکه ما برای اینکه بتوانیم زندگی‌ای داشته باشیم که هم خوش و هم خوب باشد، نیاز به يك سلسله فضایل داریم و نیاز به اینکه يك سلسله رذایل را در وجودمان ریشه‌کن کنیم. در میان این فضایل چهار فضیلت بیشتر مورد اجماع است: حکمت، شجاعت، میانروی (که گاهی تعبیر می‌کردند به اعتدال و عفت) و عدالت. من می‌خواهم نقش‌های این چهار فضیلت مورد اجماع را روشن کنم که ببینیم چرا می‌گویند ما برای يك زندگی خوب و اخلاقی نیاز به این چهار فضیلت داریم.

شما هر کاری که بخواهید انجام دهید، به صرف اینکه کار ارادی باشد و جبری نباشد (دیگر مهم نیست کارتان کوچک باشد یا بزرگ، مهم باشد یا کم‌اهمیت) نیاز به این چهار فضیلت است. در هر موقعیتی که قرار می‌گیریم، اگر بخواهیم درست‌ترین کار را در آن اوضاع انجام دهیم، باید درباره آن شرایط آگاهی داشته باشیم. باید آگاهی‌های فراوانی درباره اوضاع داشته باشیم. پس نیاز به يك حکمت داریم، نیاز به يك دانایی و معرفت داریم برای اینکه بفهمیم توی فضای تاریک کنش و واکنش نکنم و در يك فضای روشن کنش واکنش کنم تا يك کار درست انجام دهم.

بعد از اینکه فهمیدم درست‌ترین کار چیست با يك نکته‌ای مواجه می‌شوم و آن این است که جهان هستی جهانی نیست که به محض فهمیدن کار درست يك فرش قرمز پهن کنند و بگویند بفرمایید و کار درست را انجام دهید. جهان هستی جهانی است که هر وقت کار درستی بخواهید انجام دهید موانع بر سر راه ما پدید می‌آید و این موانع واکنشی که در دل ما برمی‌انگیزد واکنشی است به نام ترس. اگر تسلیم ترس شویم، باید دست از کار درستی که به موجب حکمت تشخیص داده بودیم درست است برداریم و نیت را فراموش کنیم. پس برای انجام آن کار درست باید در برابر ترس ایستادگی کرد و به این کار شجاعت می‌گویند. بنابراین بعد از حکمت ما نیاز به شجاعت داریم و شجاعت به معنای ترسیدن و

غلبه کردن بر آن است. پس بر ترسی که موانع در دل من برمی‌انگیزد باید غلبه کنیم و به شجاعت نیاز داریم. اما با چیز دیگری نیز مواجهیم. موانع ایستاده‌اند تا ما به جایی که می‌خواهیم نرسیم، ولی چیز دیگری هم در کار است و آن جاذبه‌هایی هستند که یک جور دیگر می‌خواهند ما به هدف نرسیم. جاذبه‌ها در دل ما علاقه ایجاد می‌کنند. مثلاً فردی که می‌خواهد برود خدمت به وطن کند، ولی پول و شهرت ممکن است او را از کار دور کند. برای غلبه بر علاقه نیاز به خویشتن‌داری و میانه‌روی و اعتدال داریم. ممکن است من کاملاً بدانم چه کاری می‌خواهم انجام بدهم، بر ترس‌هایم هم غلبه کرده‌ام، بر مهرها و علایق خود نیز غلبه کرده‌ام، ولی ممکن است در راه حواسم نباشد. کسی باشد و پای کسی را لگد کنم و به کسی ظلم کنم پس نیاز به عدالت هم داریم. و عدالت یعنی پاسداشت حقوق دیگران. اگر این چهارتا را داشته باشم می‌توانم به مقصد برسم. پس حکمت مسیر درست را مشخص می‌کند، شجاعت مرا بر ترس از موانع غلبه می‌دهد، عفت و خویشتن‌داری مرا بر جاذبه‌ها غلبه می‌دهد، و عدالت هم باعث می‌شود سهم کسان دیگری را که در راه هستند نخورم. این چهار تا در فهرست همه فضایل می‌آیند. کسانی می‌گویند 18 فضیلت داریم، اما این 4 فضیلت را همه بر آنها اجماع دارند.

### کتابی درباره شجاعت

یکی از این 4 فضیلت شجاعت بود و این کتاب فقط درباره شجاعت است و اینکه عنوان کتاب هست چالش رواقی یعنی هم‌آوردی رواقیان و رواقیان به موانع می‌گویند بیایید و ما اینگونه رفتار می‌کنیم. این کتاب از مکتب رواقیان استفاده کرده و از فضایل حکمت و خویشتن‌داری و عدالت سخن نمی‌گوید و بر فضیلت شجاعت تمرکز می‌کند و راهنمای فلسفی برای استقامت و آرامش بیشتر در برابر مشکلات است. ابتکار این کتاب این است که می‌گوید شجاعت نیز خود سه شاخه دارد و این کاری است که ویلیام اروین کرده است. رواقیان می‌گویند اگر می‌خواهی فضیلت شجاعت را داشته باشی، باید سه چیز را داشته باشی: اول این است که باید استقامت داشته باشیم. و استقامت یعنی در نظر و عمل هدف را از یاد نبریم. اینکه می‌گویند دایم به خودتان تلقین به نفس بکنید برای این است که هدف را فراموش نکنیم. و یکی از کارکردهای نیایش در ادیان جهان این است که هدف را فراموش نکنیم. نکته دوم آرامش است. شخص بعد از ثبات قدم و استقامت نیاز به آرامش دارد، یعنی به حداقل رساندن تاثیر بیرون در درون. تاثیر در این جا یعنی تاثیر احساسی-عاطفی. نکته این است که انسان باید از بیرون تاثیر

معرفتي بگيرد، اما در اينجا وقتي مي‌گويم تاثير نپذيريم مرادمان تاثيرناپذيري عاطفي- احساسی است نه معرفتي. نکته سوم که خيلي مهم است و گاهي فراموش مي‌کنيم انعطاف‌پذيري است و شجاعت مستلزم انعطاف‌پذيري است. انعطاف‌پذيري يعني من يك هدي دارم، اما اگر ديدم هرچه کردم جهان هستي نمي‌گذارد من به آن 100 درصد هدفهاي خود برسم، رسيدن به آن 95 درصد را غنيمت بدانم. انعطاف‌پذيري هرگز به معنای فراموش کردن هدف نيست، بلکه به اين معناست که اگر جهان هستي مقاومت تام نشان دهد براي 100 درصد هدف، من به 95 درصد هدف راضي ميشوم. مهم اين است که ما توقعمان را پايين بياوريم، ولي به دنبال هدف باشيم و دست از آن برنداريم. ويليام اروين در اين کتاب دو چيز مي‌گويد: يکي اينکه چرا شجاعت به هر سه استقامت، آرامش و انعطاف‌پذيري نياز دارد و دوم اينکه نبايد معني دقيق اين سه را با معنایي که در عرف دارند اشتباه بگيريم. اگر خواهيم اين کتاب را رده‌بندي کنيم، يك کتاب اخلاقي در بحث فضاي اخلاقي و مشخصاً بحث شجاعت است و سه فضيلت شجاعت را از آثار رواقيان استخراج مي‌کند و نشان مي‌دهد که انسان شجاع آدمي است که ثابت‌قدم باشد، آرامش کسب کند و انعطاف‌پذير باشد.

من وظيفه اولم اين است که مرداب را از مرداب بودن بيندازم و وظيفه دوم اين است که چون نمي‌دانم که آيا موفق ميشوم که اين مرداب را خشک کنم يا نه، پس کاري به موازاتش بکنم و خودم جزو اين مرداب نباشم.

اين کتاب از مکتب رواقيان استفاده کرده و از فضاي حکمت و خويشتن‌داري و عدالت سخن نمي‌گويد و بر فضيلت شجاعت تمرکز مي‌کند و راهنمای فلسفي براي استقامت و آرامش بيشتري در برابر مشکلات است.